

# پژوهش در مبانی آزادی سیاسی

آزادی و قدرت و قانون

نوشته فرانتس نویمان

گردآوری و ویرایش و مقدمه:

هربرت مارکوزه

ترجمه دکتر عزت‌الله فولادوند

انتشارات خوارزمی - ۱۳۷۴

۴۷۶ صفحه - ۱۰۵۰ تومان

۵۷۰

پژوهش سیاسی، نیازمند «اندیشمند سیاسی» است و اندیشمند سیاسی نه فقط متخصص در دانشی خاص بلکه روشنفکری اجتماعی نیز محسوب می‌شود. او نسبت به تاریخ و سرنوشت جامعه خود آگاه، حساس و منتقد است. ظهور چنین فردی مبین بالندگی و مقدمه‌ای بر هر گونه تحول اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی در یک جامعه، و ورود آن به مرحله‌ای است که عقلانیت و برنامه‌ریزی جایگزین هر گونه تحول خودبخودی یا مبتنی بر منافع و تمایلات شخصی می‌گردد.

در زمینه اندیشه سیاسی در کشور ما، بیشتر متون کلاسیک هنوز به فارسی برگردانده نشده و متون سنتی نیز تکافوی نیازهای فکری معاصر را نمی‌کند. این وضع موجب انفعال فرهنگی و فقر واژگانی در این عرصه شده و امکان گفتگوی ما را با فرهنگهای فعالتر سیاسی کمتر فراهم ساخته است. ما هرآینه مایل به فهم و درک نظامهای کنونی حاکم بر کشورهای جهان بوده باشیم، ناگزیر خواهیم بود مبادی نظری این نظامها و فلسفه مضمحل در روند تکوینشان را با تکیه بر منابع و متون اصلی آنها از نظر بگذرانیم و محتوای آنرا دقیقاً دریابیم.

انتشار مجموعه نوشته‌های «فرانتس نویمان» اندیشمند سیاسی آلمانی، با عنوان «آزادی و قدرت و قانون»، یکی از معدود اتفاقات در زمینه انتشار متون اصلی و درجه یک اندیشه سیاسی محسوب می‌شود. این اثر در نوع خود از کتابهای مهم کلاسیک در عصر حاضر به‌شمار می‌رود و در اهمیت آن همین بس که «هربرت مارکوزه» آنرا ویراسته و از غنا و کیفیت والای آن بسیار

سخن رانده است. ارزش های متن فارسی این اثر نیز چنان است که می باید گفت سالهای دراز به عنوان مرجعی اصیل مورد استناد و استفاده قرار خواهد گرفت. استحکام و استواری نثر مترجم در بیان دشوارترین مفاهیم و مباحث درخور ستایش است.

انتشار این اثر پیش از هر چیز وسعت اندیشه سیاسی جدید را به خوبی نشان می دهد و خواننده علاقه مند می تواند از خلال مباحث آن، به ظرافت و دقت و سواش گونه نویمان در تجزیه و تحلیل موضوعات مختلف پی ببرد. این سواش که در صورتبندی مباحث دشوار برجسته تر می شود، متکی بر انبوه مصادر و مدارکی است که هر یک به نوبه خود نشانه ای بر مطالعات و مباحث تازه محسوب می شود.

از نویمان تاکنون فقط کتاب معروف «بهیموت»، با ترجمه محمدرضا سوداگر در سال ۱۳۷۰ منتشر شده است. اما، به هر دلیلی، آن ترجمه مرتبه والای این متفکر را نمی تواند نشان دهد. سایر اطلاعاتی نیز که تاکنون درباره وی انتشار یافته چیزی بیش از کلیات دایرةالمعارفی نیست. حال آنکه در «آزادی و قدرت و قانون»، مجموعه نوشته های درخشان و اندیشه های ناب او گردآوری شده که از کثرت محتوا، امکان مرور یکباره آن منتفی است و حتماً می باید به صورتی مدرسی و با تأمل بسیار خوانده شود. در اینجا به دلیل اینکه معرفی کلیه مباحث این کتاب، بخصوص مباحث مربوط به علم حقوق و قانون («تعبیر کارکرد قانون در جامعه امروز» و «اقسام قانون طبیعی») و مسائل روش شناختی علم سیاست، امکان پذیر نیست، کلیت نظریه سیاسی این متفکر را بر محور مهمترین عنصر این علم از نظر او - مفهوم و گستره آزادی سیاسی - پس از مروری مختصر بر زندگی وی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### نگاهی به زندگی

زندگی نامه نویمان به روایت مارکوزه با این عبارت آغاز می شود «روز دوم سپتامبر ۱۹۵۴، فرانتس نویمان در سانحه اتومبیل در سویس درگذشت. هنگام مرگ پنجاه و پنج سال داشت.» (صفحه ۹)

او در آلمان تحصیل و تدریس کرد و مدتی وکیل دادگستری بود. در ۱۹۳۶ به دلیل اوج گرفتن اقتدار هیتلری به آمریکا مهاجرت کرد و به «مؤسسه پژوهش اجتماعی» در نیویورک، که مدیر آن «هورکهایمر» بود، پیوست. در همان جا اثر معروفش «بهیموت» را تألیف کرد و در آن کوشید ریشه های اقتصادی و سیاسی توتالیتاریسم را در جوامع صنعتی معاصر و شرایط تاریخی ظهور آن را در آلمان نمایان کند. او باقی عمر را تا پایان به پژوهش و تدریس گذراند و آثار مهمی، از جمله مجموعه نوشتارهای موضوع این مقاله را عرضه نمود. به گفته مارکوزه: «نویمان به مفهومی نادر، محقق سیاسی بود... او سیاست را عنصری جان بخش می دانست و همواره می کوشید کارهای علمیش را با فعالیتهای عملی در آمیزد» (ص ۹) «او از آغاز، علم نظری سیاست را سلاح ضروری پیکار برای ساختن جهانی بهتر می دانست و تا پایان همچنان بر آن نظر باقی بود.



○ عزت‌الله فولادوند

نویمان به‌فخیم‌ترین معنای کلمه، روشنفکر بود. یکی از کسانی بود که فقدانشان روزگار کنونی را فقیرتر و بی‌امیدتر کرده است.» (ص ۱۲)

### روشنفکران در غربت

مفهومی که نویمان از روشنفکر عرضه می‌کند، در معنایی که مراد اوست، به‌شدت سیاسی است و حتی اعتبار اجتماعی و فرهنگی آن‌را نیز باید وابسته به‌جنبه‌ی سیاسی آن دانست. «روشنفکر وجدان نقاد جامعه در هر یک از دوره‌های تاریخی آن است، یا لاقلاً باید چنین باشد. وظیفه او برخورد نقادانه با جامعه است و نشان دادن اینکه جامعه تا کجا آزادی را به‌تحقق رسانده یا نرسانده است.» (۱۴) ترسیم چنین جایگاهی برای روشنفکران او را به‌این نتیجه غمبار رهنمون می‌سازد که «... بنابراین، به‌تعبیری خاص، همیشه مطرود است، زیرا وجدان، به‌ویژه در سیاست، هرگز منشاء آسودگی خاطر نیست. بارزترین مظهر وظیفه انتقادی روشنفکر، سقراط است که فیلسوف را 'بیگانای ابدی در میان ما' و کار او را تردید و پرسش درباره سرشت فلسفی هر شکل حکومت و هر جامعه‌ای معرفی می‌کند.» (۱۴-۱۵)

نویمان با تحلیل تاریخی وضعیت روشنفکران و بیان مراحل تاریخی خاصی که بروز عقاید روشنفکرانه در آن، تبعات خاصی به‌همراه داشته است، به‌روزگار معاصر و بیان وضع غریب روشنفکر در دوره کنونی می‌رسد. و از آنجا که روشنفکر برای او واجد مفهومی کاملاً سیاسی

است، همواره مناسبت آن را با مراتب اندیشه سیاسی محک می‌زند. در این رابطه بخصوص آراء چهار اندیشمند بزرگ - اسپینوزا، آبه میله، کانت و تئودور مومزن - را شایسته تفصیل و بررسی دقیقتر می‌داند. یکی از درخشانترین مسائلی که نویمان در تحلیل وضع روشنفکران مورد توجه قرار می‌دهد، اهمیت مسئله تبعید و مهاجرت است. امری که از روشنفکران به‌مثابه نخبه‌های قهرمان - که اگر بمیرند و کشته شوند هاله‌ای از فضیلت و تقدس خواهند یافت -، موجوداتی بیگانه و درگیر گسستهای فکری و پریشانیهای روانی و اخلاقی می‌سازد. بدین ترتیب حتی اگر سازگاری روشنفکر با محیط تازه امکانپذیر باشد، باز هم «به‌هیچ‌روی بار دشواریهای روانی سبکتر» نمی‌شود. زیرا سرنوشت از سه سو بر ایشان می‌تازد: «چون هم به‌عنوان فرد بشری، هم در مقام دانشمند و هم در مرتبه انسان سیاسی آواره و بی‌خانمان شدند.» (ص ۲۴)

این توجه افراطی به تبعید و مهاجرت، البته معلول شرایط خاص نویمان به‌عنوان روشنفکری به‌اجبارگریخته از سایه موخش فاشیسم، کاملاً قابل درک است. وی با صداقتی عجیب و وضعیت خاص خود و نسل اندیشوران گریخته در انگلستان و امریکا را تحلیل می‌کند. این بررسی که در حقیقت نوعی خودکامی ژرف است، البته او را به‌عظمت گسستهای رخ‌داده واقف می‌کند، اما چشم‌انداز منزلت و ارزشهای تازه‌ای را نیز رویاروی او می‌گشاید.

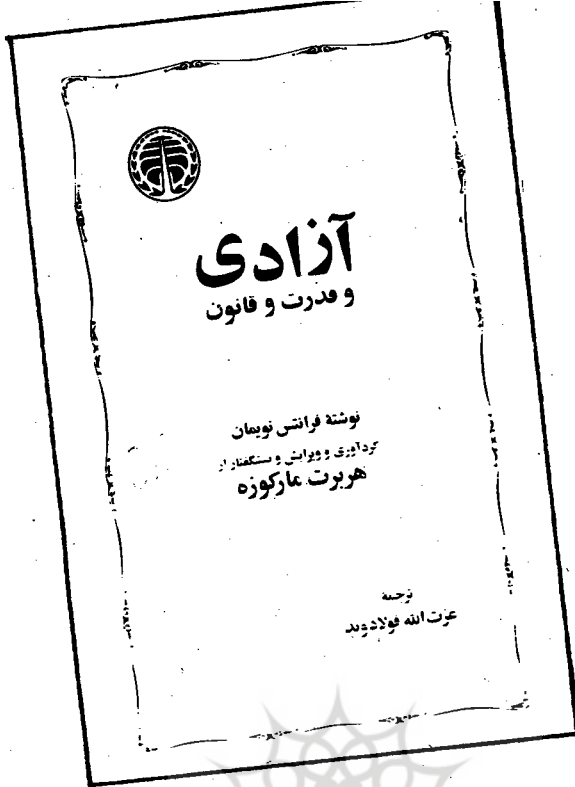
### ارزش دموکراسی

«مشکل فلسفه سیاسی - مشکل به‌ظاهر حل‌نشده‌ی آن - آشتی دادن آزادی با الزام و اجبار است... تاریخ اندیشه جدید سیاسی از زمان ماکیاول تا کنون، تاریخ همین‌گونه کوششها به‌منظور توجیه حق و زور با قانون و قدرت در جوار یکدیگر بوده است.» (ص ۲۵۳)

نویمان اساسی‌ترین مقوله‌های علم سیاست را بر محور آزادی سیاسی مرتب می‌کند. به‌نظر او «دیکتاتوری» وضعی است رویاروی آزادی سیاسی و «تمرد» امکانی است برای احیای حدود ممکن از آزادی سیاسی، همچنان که انواع نظامهای سیاسی نظیر دموکراسی و گونه‌های مختلف اندیشه سیاسی نظیر لیبرالیسم، مسائل و امکاناتی هستند که به‌تحقق آزادی سیاسی مدد می‌رسانند.

### مفهوم آزادی سیاسی

اندیشه‌های رایج درباره علم سیاست، غالباً «احساس بیگانگی سیاسی انسان این عصر را انعکاس می‌دهد و نمایانگر این واقعیت است که آدمی قدرت سیاسی را نیرویی بیگانه با خویش تلقی می‌کند.» (۶۶) سیاست نیز «جز این نیست که گروه کوچکی از خواص، توده‌های وسیع مردم را، بخصوص با استفاده زیرکانه از نمادها، آلت دست قرار دهند.» (۶۷) بدین ترتیب سیاست در حد یک ایدئولوژی افول می‌کند و نظریه سیاسی به‌مراسنامه‌ای برای ایدئولوژی مطلوب گروهی خاص تنزل می‌یابد. در چنین شرایطی وظیفه علم سیاست چیست؟ نویمان با توجه



به چنین واقعیتی دو راه پیش روی دارد؛ نخست آنکه علم سیاست را راهی برای استحکام مرانامه‌ها و امکانی برای یاری گروه حکومتگر بداند و خود را به لحاظ نظری در تحکیم اقتدار صاحبان ایدئولوژی و نخبگان حاکم سهیم بداند. و راه دیگر اینکه او به جستجوی طرّقی برای تحقق آزادی سیاسی که آرمان بزرگ - و در عین حال معضل بزرگ - اندیشه سیاسی بوده است برخیزد. او این راه را برمی‌گزیند. «چون هیچ نظام سیاسی نمی‌تواند آزادی سیاسی را به طور تام و تمام تحقق ببخشد، علم سیاست باید بالضرورة ماهیت انتقادی داشته باشد. علم سیاست باید به جای مشروع جلوه دادن و توجیه فلان نظام سیاسی معین، به انتقاد از آن برخیزد. علم سیاستی که همرنگی و تقلید پیشه کند، علم نیست.» (ص ۶۸)

خواننده به راحتی می‌تواند مقارنت چنین چشم‌اندازی برای علم سیاست را با رسالتی که نویمان برای روشنفکر قائل است دریابد. از سوی دیگر مفهوم آزادی سیاسی در جامعه‌ای که بر بنیاد «قانون» شکل گرفته و هدایت می‌شود، ربط مستقیم با مفهوم «آزادی قانونی» دارد. قوانینی نیز که «دولت با استناد به آن، حق خود را برای مداخله و تصرف در حقوق فردی اثبات می‌کند، فقط قوانین موضوعه است.» (۷۲) و «دولت فقط ممکن است در حقوق فردی دخل و تصرف کند که بتواند مدعای خویش را با استناد به یکی از قوانین عام بشری بر تعداد نامعلومی از موارد آینده به اثبات برساند.» (۷۷) تأکید نویمان بر شمول قانون بسیار مهم است زیرا «عموم و شمول قانون شرط قبلی استقلال قضایی است و این استقلال، تحقق همان حداقل آزادی و برابری را

امکان‌پذیر می‌سازد.» (۷۹) چنین وضعی که از نظر اندیشمند سیاسی مطلوب فرض می‌شود، البته مربوط به جامعه‌ای است که امکان رقابت آزاد و برابر وجود داشته باشد و چنین جامعه‌ای «به‌قوانین عام به‌عنوان عالیترین صورت عقلانیت هدفمند نیاز دارد.» (۸۰) این امر نیز بخصوص از جهت نسبی که در رویارویی با قدرت - رکن غیرعقلانی سیاست - دارد بسیار واجد اهمیت است.

نویمان تحقق آزادی سیاسی را از رهگذر قانون در امری با عنوان «حقوق سیاسی» مشخص می‌کند. از نظر او حقوق سیاسی مبتنی است بر «وجوه حقوق شخصی و اجتماعی... بدون آزادی خود شخص و بدون آزادی ارتباط و مراوده، ممکن نیست بر پایه برابری حق رأی، اراده ملی شکل بگیرد. پس بنا به‌تعریف، سلب یا الغای حقوق شخصی یا اجتماعی به‌هر نحو، ضرورتاً به‌معنای دخل و تصرف در حقوق سیاسی است.» (۹۵) علیرغم طرح چنین مسائلی نباید تصور کرد که تحلیل نویمان از آزادی سیاسی مبتنی بر قانون، در همین محدوده متوقف می‌شود. او آزادی را از جنبه نظری نیز دقیقاً بررسی می‌کند (تحت عنوان «رکن شناختی آزادی») و سپس به‌نظریه‌ای کلامی می‌رسد که به‌آن «رکن آزادی» نام می‌دهد. «آدمی جز با کوشش خویش به‌آزادی نمی‌رسد. نه خداوند به‌او آزادی اعطا می‌کند و نه تاریخ.» (۱۱۰) البته «شاه یا دیکتاتور نیز ممکن است به‌او آزادی بدهند، ولی به‌همان آسانی می‌توانند آن‌را پس بگیرند.» (۱۱۳) پس آزادی سیاسی مستلزم خواست و اراده‌ای مبتنی بر شناخت نسبی ماهیت و تبعات آن است. این شناخت، امکان پدید آمدن قوانین مناسب را برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک فراهم می‌سازد، و ثبات نظام دموکراتیک به‌سه رکن بستگی دارد: «نخست، عملکرد مؤثر حکومت قانون؛ دوم، وجود انعطاف و نرمی لازم برای رویارویی و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات تازه؛ و سوم، تربیت شهروندان.» (۱۱۳)

### توتالیترسم و دیکتاتوری

دیکتاتوری، آن نوع قدرت سیاسی است که توسط یک گروه یا یک فرد اعمال می‌شود و در اعمال آن هیچ مانع و محدودیتی وجود ندارد. این تعریف مقدماتی، در اندیشه نویمان، آنچنان گسترده می‌شود که بحث درباره جزئیات آن نیازمند تفصیل و تفسیر بسیار است. معهذاً اگر مسائل عمده نظریه او را درباره دیکتاتوری طبقه‌بندی کنیم، به‌بنیادهای فلسفی، شرایط روانی، روندهای تاریخی و تحلیلهای اجتماعی می‌رسیم.

اساساً دیکتاتوری برای نویمان مفهومی است که از دغدغه او پیرامون آزادی سیاسی به‌دست می‌آید. بررسی دقیق این پدیده ناشی از رابطه معکوس آن با آزادی سیاسی است. بنابراین از آنجا که دیکتاتوری و توتالیترسم قدمتی بیش از آزادی سیاسی و دموکراسی دارد، تحلیل دقیق و فهم ریشه‌های آن به‌همان اندازه و حتی بیشتر ضرورت می‌یابد. شاید از آنجا که بحث درباره بنیادهای فلسفی دیکتاتوری، در تمام شکل‌های تاریخی آن بسیار صورت گرفته، نویمان توجه

خود را به جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و روانی آن متمرکز می‌کند. او انواع دیکتاتوریه‌ها را به «دیکتاتوری ساده، دیکتاتوری قیصر مآبانه و دیکتاتوری توتالیتیر» تقسیم می‌کند و نمونه‌های تاریخی این انواع سه‌گانه را مورد تحلیل قرار می‌دهد. سپس به نسبت آن با دموکراسی می‌رسد. تحلیل او در این مرحله برخلاف غالب اندیشمندان سیاسی معاصر به کلی فاقد صبغه‌ای اخلاقی و رمانتیک است. زیرا «دیکتاتوری ممکن است مرحله اجرایی دموکراسی باشد.» یا می‌تواند «مرحله آمادگی برای دموکراسی باشد»، همچنانکه ممکن است «مطلقاً به معنای نفی دموکراسی و، بنابراین، نظامی به کلی واپسگرا باشد.» (۳۴۹)

دیکتاتور نیز در دوران معاصر نمی‌تواند حمایت توده مردم را نادیده بگیرد و ناچار است «به اجرای آداب و مناسک دموکراسی بپردازد، ولو جوهر و محتوای آن را از مردم دریغ کند.» (۳۵۰) پس دامنه تحلیل این امر فقط نباید تحلیلی سلبی باشد. سرشت جوامع امروزی نیز اساساً دو گرایش متضاد را در بر می‌گیرد. «یکی گرایش به آزادی و دیگری گرایش به سرکوب و خفقان» (۳۵۳) تکنولوژی و جامعه صنعتی، خود به خود خواهان نوعی انضباط و اقتدار است که می‌تواند به دیکتاتوری بینجامد.

از نظر نویمان همین نکته بزرگترین بحران کنونی در آزادی سیاسی را شکل داده است و حتی افزایش شناخت و دانش بشری ممکن است وی را از آرمان آزادی سیاسی دور کند. این دانش «در راه به‌کرد مقدرات آدمی به کار نمی‌افتد، بلکه از آن برای دستکاری و اعمال نفوذ و ستمگری استفاده می‌شود. مشارکت فعال شهروندان در شکل دادن به اراده ملی، ظاهر سازی و فریبی بیش نیست.» (۱۱۴)

با در نظر داشتن چنین ملاحظاتی است که برداشت یکجانبه و غیر واقع‌بینانه از دموکراسی و دیکتاتوری را باید به دور انداخت و به‌تنهایی درخشان نظیر این رسید که: «ماهیت دموکراتیک نظام سیاسی بسته به‌اخت تصمیم‌هایی از لحاظ سیاسی توأم با مسئولیت است، نه مشارکت توده مردم در گرفتن تصمیمات سیاسی، تنها ملاک خصلت دموکراتیک دستگاه اجرایی این است که رئیس قوه مجریه در برابر موکلان مسئولیت سیاسی کامل بر عهده بگیرد، نه در مقابل صاحبان منافع خاص.» (۱۲۲)

### ترس و سیاست

متسکیو، ترس را اصل مقوم حکومت استبدادی دانسته است. (روح‌القوانین، کتاب پنجم، فصلهای ۱۳ و ۱۴) ترس، اصل ساده‌ای است چون هدف آن خاموشی است. اما خاموشی آرامش نیست، «فقط سکوت شهری است که دشمن آماده حمله به آن است.» و به‌دست ارتش حفظ می‌شود. (۲۶۶)

به حساب آوردن عامل ترس و اضطراب در سیاست، ابتکار نویمان نیست، اما به شکل گسترده‌ای که او آن را مطرح ساخته، البته بسیار مهم و راهگشاست. زیرا نظامهای توتالیتیر نظیر

فاشیسم با تکیه بر همین عامل تداوم می‌باشد و اتحاد داخلی را بر ترس از دشمن مشترک بنیاد نهاده و توجیه می‌کند. در چنین شرایطی «سیاست نه به معنای ساختن جامعه‌ای نیکو، بلکه به معنای امحاء دشمن است، و هر چیزی - اعم از مذهب و هنر و نژاد و طبقه و ضدیت طبقاتی - ممکن است چهره سیاسی داشته باشد یا می‌توان چهره سیاسی به آن داد.» (۱۲۴)

ترس در یک تحلیل روانشناختی عاملی است که «هشدار» می‌دهد و «محافظت» می‌کند، اما در هنگامه‌ای نیز می‌تواند «ویران» کند. و این زمانی است که «به تشدید غریزه‌های پرخاشگر بینجامد.» (۳۵۶) فاشیسم از طریق «تشویق توده‌ها به اینکه میان خویشتن و رهبر، یعنی یک قهرمان، همبستگی و یگانگی ببینند، به این ویرانگری مشروعبیت می‌داد.» (۳۵۷) این یگانگی و یا خودیکی بینی «به معنای بیگانه شدن هر عضو آن توده‌ها با خویشتن است.» (۴۲۶) نویمان این نظریه را نظریه توطئه در تاریخ می‌داند. یعنی هنگامی که توده‌ها قادر به فهم فرایند تاریخ نباشند و اضطراب زاید خطر، به وسیله دستکاری به اضطراب ایدایی (یا پرخاشجویانه) مبدل گردد.» (۴۲۸) نویمان در برابر این پدیده به خود باز می‌گردد. او در مقام یک اندیشمند سیاسی و یک روشنفکر، رسالت انسانی خود را این‌گونه بیان می‌کند: «برای ما در مقام اتباع دانشگاه و اتباع دولت راهی که می‌ماند مبادرت به یورش مضاعف در مقابله با اضطراب و دفاع از آزادی از طریق تعلیم و تربیت و همچنین از مجرای سیاست است.» (۴۵۶)

#### تمرّد

فکر آزادی سیاسی در نوشته‌های نویمان، که اساساً هیچ‌گاه وجود دولت را غیر ضروری و حتی فی‌نفسه مخل آزادی نمی‌داند، اما البته مقید به حدودی است. توجّه گسترده او به قانون، و تحلیل‌های همه‌جانبه و دقیق او در این رابطه، مؤید همین امر است. بنابراین آزادی سیاسی با حدودی از «سریچی موجه» پیوند می‌یابد.

یکی از ارزشهای اندیشه نویمان، توجّه به تقریب نظریه و عمل است. او می‌کوشد تا در خلاء نیندیشد و معتقد است «فرمول تنها به شرطی معنا دارد که در شرایط واقعی و معین اعمال شود.» (۳۵۸) رجوع پیوسته و مکرر وی به نمونه‌های تاریخی و معاصر، و تطبیق وسواس‌گونه نظریات مختلف و متعارض، ناظر بر همین نکته است.

حدود تمرّد با بررسی ریشه‌های تاریخی این پدیده، نویمان را به این نتیجه می‌رساند که «گنجایش حق تمرّد در قوانین موضوعه، حتی در عمل همیشه سودمند نیست.» (۳۶۶) زیرا نظر یک شخص ممکن است به‌ر دلیل با دستورهای قوانین موضوعه تعارض پیدا کند.

بنابراین «هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند بر سر دوراهی وجدان و نظم اجتماعی، راهی پیش پای ما بگذارد.» (۳۷۲-۳۷۳) و «هر کسی باید خود به‌تنهایی با این مشکل دست و پنجه نرم کند.» (۳۷۲) این جان کلام نویمان درباره حدود سریچی موجه است. در واقع حدودی با مرزهای کاملاً شخصی و نامشخص!



نویمان دموکراسی و مبادی نظری آن را بزرگترین حاصل تاریخ و تمدن غرب می‌داند. از نظر او «ایدئولوژی دموکراسی عالمگیر شده است» تا آنجا که حتی «تمام دیکتاتورهای امروز از شرایط دموکراتیک برخاسته‌اند.» (۳۵۰) تمرکز بخش عمده نوشته‌های سیاسی نویمان بر آزادی سیاسی و تلاش او در شناخت بنیادهای دیکتاتوری و توتالیتریزم، از اهمیتی که برای دموکراسی قائل است منشاء می‌گیرد. علاوه بر این، مقدمه بسیار مفصلی که او بر «روح‌القوانین» نگاشته، نشان می‌دهد که ارزش‌داورهای او دربارهٔ اندیشمندان سیاسی نیز یکسره مربوط به علاقه وی به دموکراسی است. نظریه تفکیک قوا و سایر تئوریهای متسکیو دربارهٔ نهادهای دموکراتیک، اگرچه امروز اهمیت سابق را دارا نیستند، اما از نظر نویمان به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ دموکراسی شایان توجه‌اند. علاقه نویمان به آزادی سیاسی به‌حدی است که دربارهٔ متسکیو مطلقاً اظهار می‌دارد: «متسکیو تنها به‌این دلیل خواهان تفکیک قوا بود که عقیده داشت فقط به‌این وسیله می‌توان امکان محدود کردن هر قدرت را به‌قدرت متقابل داد و از وجود حداکثر آزادی مطمئن شد.» (۲۹۶)

#### فدرالیسم

دولت فدرال آن‌گونه دولتی است که «قدرت را میان چند مرکز رقیب تقسیم می‌کند و بنابراین، وسیله‌ای برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت است.» (۳۰۰) در این نظریه، آنچه مضمراست، گرایش به تعریف قدرت در پرتو تأثیر فسادآور و تباہ‌کننده آن است. متسکیو در این زمینه معتقد است «تنها قدرت می‌تواند جلو قدرت را بگیرد.» (۳۰۳) نویمان از آنجا که نمی‌خواهد نظریه فدرالیسم را به‌صورتی انتزاعی و مجرد تحلیل کند، به‌نمونه‌های تاریخی بازمی‌گردد. در یک تحلیل انتزاعی، قاعدتاً فدرالیسم می‌باید بر میزان آزادی سیاسی بیفزاید و این نکته در عالم نظر خالی از اشکال است که «تقسیم اختیارات منبعث از قانون اساسی در میان واحدهای خودمختار ارضی فقط با بودن دموکراسی، آزادی سیاسی را به‌بالاترین حد افزایش می‌دهد.» (۳۰۶) اما نمونه‌های تاریخی چنین چیزی را تأیید نمی‌کنند. پس صورت بهتر مسئله چنین طرح می‌شود: «برای حفظ یا گسترش آزادیهای مدنی، نظام فدرال ابزار بهتری است یا دولت مرکزی؟» (۳۰۸) اما از این‌گونه بحث نیز حاصلی عاید نمی‌شود. نویمان پس از طرح شقوق مختلف بحثهای انتزاعی و کلی، و ذکر نمونه‌های تاریخی، به‌این نتیجه می‌رسد که «فدرالیسم در نفس خویش دارای هیچ‌گونه ارزش ذاتی نیست و در دفاع از آن نمی‌توان گفت که تمایل اجتناب‌ناپذیر دولتهای تک-مرکزی به‌سرکوبگری است. شواهد تاریخی نه مؤید این ادعاست و نه ادعای این‌که تقسیم اختیارات منبعث از قانون اساسی بهترین ضامن آزادی سیاسی است.» (۳۲۱)